

## نگاهی به نردبان جهان رهگذر

■ نردبان جهان  
■ محمدرضا سرشار



مفاهیم بنیادی عقلانی از  
حوزه‌های آکنده از خلاء و کاستی  
در ادبیات کودک است.

زاویه دید نویسنده به هستی و  
سیر تکاملی آن غضب آلود و  
منفی است.

که حاکی از تسلط بر مضمون و توانمندی ایشان برای به  
اتمام رساندن کار است. اما کل «داستان» فاقد وحدت  
زیبایی و نثر است. نثر، گاهی ساده و روان است:

«در آغاز تمام سطح زمین را آب فراگرفته بود. همه جا  
آب بود.» (ص ۱۲) نثر، گاه بر خواننده فخر می‌فرشد و  
لغات و ترکیبات را به رخ می‌کشد:

«اما چون به سال افزون گشت، و از خویش بیش  
دانست به مقام خود پی برد.» و زمانی با تکرار مترادفها و  
استفاده مکرر از واژه‌های قابل حذف که در انتقال معنی  
به خواننده مددی نمی‌رسانند، خواننده را با یک قطعه  
ادبی مواجه می‌سازد.

نویسنده پیش و بیش از آن «تنها بودن اقیانوس» را  
حکایت کرده است بار دیگر با جمله‌ای طولانی  
می‌گوید:

«هیچ صدایی نبود مگر صدای رفتن و برهم غلتیدن و به  
هم خوردن موجهای سراسر فضا - فضای بی‌انتها - تنها  
گردشگاه اقیانوس بود و تمام نور خورشید و ماه و ستارگانی  
که بزمین می‌تابیدند، منظر و تماشاگاه اقیانوس.» (ص ۱۲)  
و در جایی اظاله کلام از حد بیرون می‌رود و «معنی»  
در لابه‌لای ترکیبها و وصفهای زیاد پنهان می‌ماند:

«... و ماه آغازین شعاعهای نقره‌ای خویش را نثار قله  
بلند و سرفراز کوه می‌گرد تا دور دست‌ترین نقطه اقیانوس -  
جایی که حتی فکر زمین نیز بدان نمی‌رسید - و پنهان‌ترین  
محل زمین - آنجا که اقیانوس، به خواب نیز نمی‌توانست آن  
را ببیند - را او می‌دید.» (ص ۲۳)

یک بار دیگر به بخش پایانی جمله توجه کنید.

«آن را ببیند - را او می‌دید.»

و آنجا که انتقال معنی و پیام با جمله‌ای کوتاه و  
نثری روان میسر است متأسفانه نثری دیگر را شاهدیم:  
«برخویش مبال که دیری نخواهد گذشت که در میان دو  
گروه بهشتیان و دوزخیان تو را نیز فنا خواهیم کرد و از آن  
پس، هرگز زنده نخواهیم ساخت، و سرگ نیز چونان  
اقیانوس و خشکی و کوه و آهن و آتش و آدم، زبون گشته.»  
(ص ۳۸)

«قطعه» شدن نردبان جهان به واسطه برخی  
جملات طولانی آن هم برای بیان یک رویداد ساده از  
دیگر کاستیهای نثر و زبان رهگذر محسوب می‌شود.  
نویسنده برای آنکه بگوید:

«روزها و ماهها می‌گذشت» اینگونه می‌نویسد:

«روزها می‌رفتند و شبها می‌آمدند و شبها می‌رفتند و  
روزها می‌آمدند و خورشید می‌رفت و ماه و ستارگان می‌آمدند  
و بهار می‌رفت و تابستان می‌آمد و تابستان می‌رفت و پائیز  
می‌آمد و پائیز می‌رفت و زمستان می‌آمد و ... تنها اقیانوس  
بود و اقیانوس بود.» (ص ۱۳)

اگر صفحه‌آرایی ناقص و غیرفنی که بخشی از اثر را  
سفید رها کرده تا بر قطع اثر افزوده شود و تصویرگری  
غیر تخصصی و نامناسب با متن، و مقدمه‌ای که حذف  
آن هیچ لطمه‌ای به داستان وارد نمی‌سازد را در کنار  
ساختمان زبانی اثر قرار دهیم و آنها را از داستان حذف  
کنیم آنچه باقی می‌ماند، به یقین قابلیت یک کتاب را

نردبان جهان، کاری از محمدرضا سرشار است که به  
تازگی از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان  
تجدید چاپ شده است. ناشر، این کتاب را «چاپ اول»  
معرفی کرده، اما پیشتر کتابی به همین نام از ایشان  
توسط انتشارات پیام آزادی منتشر شده است.

رهگذر که چندی است تلاش کرده تا مضامینی دینی  
فلسفی را دستمایه آثار خود سازد به زبان و نثری تازه  
روی آورده است که نردبان جهان نیز از همین گرایش  
پدید آمده است. گرایش به دین و مفاهیم بنیادی  
عقلانی در ادبیات کودک و نوجوان از حوزه‌های آکنده از  
خلاء و کاستی است که با توجه به پیچیدگیهای موجود  
در آثار ادبی و حساس بودن مضامین فکری فلسفی  
هنوز در این عرصه تا مقصد فاصله بسیاری دیده  
می‌شود.

متأسفانه کاستیهای موجود در ادبیات دینی را صرفاً  
با فرمهای ادبی نمی‌توان پر کرد. دانستن فن نویسندگی  
تنها یک ابزار است اما فهم دقیق موضوعات فکری  
فلسفی دینی و برداشت صحیح از رویدادها نیز سهم  
بزرگی از کار را به خود اختصاص داده است.

پرداختن به موضوع «هستی» و نیز خلقت جهان  
بدون درک و دریافت منطبق با حقیقت امر رفتن به  
آسمان است آن هم با نردبانی چوبی و متزلزل که جز  
سقوط صعودکننده را در بر نخواهد داشت.

رهگذر در نردبان جهان تلاش می‌کند تا باز از زبان  
و نثر رایج در دیگر آثارش وام بستاند اما در اینجا در دام  
پیچیدگیهای زبانی و بازیهای آن گرفتار می‌شود. این  
مشکل ناشی از انتخاب نکردن زبانی واحد برای بیان  
اثر است.

راوی خود را به دست حوادث داستانش سپرده و  
زبان و یکدستی بایسته آن را فراموش کرده است. زبان  
«نردبان جهان» گاه در شلوغی و شاخه به شاخه  
شدنهایش و به کارگیری ترکیبات زیاد و تکراری از زبان  
و قالب داستان فاصله گرفته، اثر را تا سرحد یک قطعه  
ادبی و حتی یک انشای ادیبانه پایین آورده است.

نداشتن زبانی ساده و روان که از ابتدایی‌ترین و  
ضروری‌ترین مشخصه‌های یک اثر محسوب می‌گردد  
سایر جنبه‌های نردبان جهان را تحت‌الشعاع خود قرار  
داده است.

منظور از یکدستی زبان و نثر، تغییرات بدون دلیل و  
غیرمنطبق با حوادث شخصیتها و فضای داستان است.  
نویسنده در مقدمه ده صفحه‌ای خود توانسته است  
به زبانی یکدست و نثری واحد و نسبتاً روان دست یابد

ندارد. در واقع آنچه می ماند می تواند قصه گوتاهی آنها هم در جریدهای باشد.

رهگذر در «نردبان جهان» به روند و چرخه خلقت جهان می پردازد، از آغاز که سطح زمین را آب فرا گرفته بود تا زمانی که انسان بر طبیعت سیطره می یابد و سرکشی می کند و مرگش فرا می رسد. داستان با نقلی پیچیده از مضمونی فلسفی دینی به پایان می رسد. زاویه دید نویسنده به هستی و سیر تکاملی آن، غضب آلود و منفی است. او همه چیز را سیاه و تیره تصویر می کند. هر عنصری از عناصر جهان هستی، سرکش و نافرمان معرفی می شوند و هر یک توسط دیگری تنبیه می شوند.

«اقیانوس جوشید و گف بر لب آورد و به موجهایش اوجی بیش از همه داد و خورشید - آیا از من برتری نیز هست؟ منظورش آن بود که نیست: خداوند که این حال را در اقیانوس دید بر او خشم گرفت» (ص ۱۳)

خورشید را فرمان داد تا داغتر از همیشه بتابد و آب اقیانوس را بسوزاند و ببلعد. (ص ۱۳)

جهان بینی رهگذر در نردبان جهان، بیشتر بر کفه «شر و تباهی» سنگینی می کند تا خیر و نیکی عناصر در طبیعت؛ لذا عناصر با یکدیگر سرناسازگاری دارند.

جهان در نردبان جهان جز مظهر سرکشی و نافرمانی و مجازات نیست.

متاسفانه «رشد و آگاهی به خود» عامل سرکشی و نافرمانی تلقی می شود. نویسنده پس از توصیفات زیاد هربار می گوید، آنان با رشد و آگاهی نسبت به خود، سرکش و نافرمان می شوند. عناصر متعددی، از اقیانوس تا خورشید و کوه و انسان ... به واسطه اندیشیدن و آگاهی به توانمندیهای خود سرکش می شوند. این برداشت می تواند در ذهن نوجوان ایجاد نوعی سرخورده گی نسبت به آگاهی و فهم به خویش را پدید آورد.

متاسفانه نویسنده هربار عنصری را مأمور فرونشاندن سرکشی عنصری دیگر می کند، عنصری که خود دچار نخوت و سرکشی خواهد شد و باز ...

«هرچه سانش بیشتر می شد، بیشتر در می یافت، هر روز به یکی از صفات خویش پی می برد تا سرانجام زمانی رسید که تمام اینها را دریافت.» (ص ۱۳)

تاکید منفی بر «رشد و آگاهی به خود» بدون هرگونه توضیح از کاستیهای بزرگ این اثر محسوب می گردد که نیازی به شرح و بسط ندارد.

در واقع پدیدهها برخلاف آنچه راوی در نردبان جهان تصویر کرده است، سرکش و مغرور نیستند. آنها هر یک در تکمیل یکدیگر نقش آفرینی می کنند: باد، باران، آب، خورشید کوهها درختان و ...

برخی تناقضات و خطاهای نردبان جهان از دیگر جنبه های قابل تعمق در این اثر است.

«آنگاه که خورشید بر اقیانوس می تابد تا آبهایش را بسوزاند و زمین سر بر آورد و او نیز سرکشی کند» در

مجازات زمین اینگونه می گوید.

«بر چهره صاف و شفاف و زیبایی خشکی تاولی بزرگ و سنگین برجای مانده بود، تاولی که ریشه در عمق خاک داشت و سر بر آسمان می سایید.» و در ادامه اضافه می کند: «اینک کوهی عظیم بر گستره زمین سر بر افراشته بود.» در چند سطر بعد راوی که پدید آمدن کوهها و بلندیها را به «تاول» تشبیه کرده بود، به یکباره همه چیز را از یاد برده و می گوید:

«کوه بلند قامت استوار همچون نگینی درخشنده زینت بخش زمین بود و مایه آرامش و تسلی آن. کوه گمشدگان را راهنما بود و ...» (ص ۱۳)  
پیام:

نردبان جهان از ضعف آغاز می شود و به سیاهی مرگ ختم می گردد. خواننده جزء یاسی و تنهایی و دلزدگی از زندگی و هستی عایدی به دست نمی آورد. زیبا ترین عناصر طبیعت در چشم او پس از غرور و سرکشی نابود می شوند حتی انسان که آخرین عنصر این داستان به شمار می رود توسط مرگ تهدید می شود. نوجوان نه تنها به زندگی و هستی و طبیعت امیدوار نمی گردد بلکه، همه چیز را خاتمه یافته و جبری در می یابد. حیات در این داستان به حکم نویسنده محکوم به نیستی و تباهی است.

### پاره ای اشتباهات دیگر

- راوی در آخرین جمله داستان می گوید: «مرگ نیز زبون گشت.» در حالی که حیات و زندگی ادامه دارد. بهتر آن بود که به انسانها وعده نابودی مرگ را در آینده - زمانی که کار جهان به سر می آید، می داد. هرچند درک این مضمون برای خواننده نوجوان ساده نخواهد بود. نابودی مرگ در میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان نیاز به شرح و بسط دارد.

«روزی بر تخت غرور ایستاد» رایج آن است که بر تخت غرور می نشینند و تکیه می زنند.

- صفت عمیق برای رنگ، تناسب ندارد. (ص ۱۲)  
رنگها را بهتر است با صفات هماهنگ با ماهیت آنها وصف کرد.

- تصاویر با توجه به گروه سنی نوجوان طراحی نشده است.

سطوح درهم، رنگهای خام و عدم خلق کمپوزیسیون رنگ کتاب با فضای متن، وجود لکه ها و تایشهای رنگی بی هدف در گستره فرمها، عدم دقت کافی در آناتومی شخصیتها ناتوانی در خلق یک شخصیت تصویری - تصاویر روی جلد و صفحات ۵، ۷ و ۱۰ هرچند متعلق به یک شخصیت هستند اما از تفاوتهای آشکاری برخوردارند.

از ۲۶ صفحه متن اصلی داستان، ۱۵ صفحه آن به تصویر اختصاص یافته است. توجه به ضعفهای آشکار در تصاویر، اختصاص بیش از نیمی از این کتاب نوجوانانه به تصویر، از دیگر ضعفهای این اثر محسوب می گردد.

### از این داستان، خواننده جز یاس و تنهایی و دلزدگی از هستی و زندگی عایدی به دست نمی آورد.

### نثر نویسنده در مقدمه حاکمی از تسلط بر مضمون و توانمندی او در به اتمام رساندن کار است.

